

# تاریخ رشتیان

پس از ساسانیان

نگارنده و گردآورنده  
شید همردان

تهران  
فروردین ۱۳۶۰ خورشیدی

حق چاپ محفوظ

پاپ راستی

# تاریخ رشتیان

پس از ساسانیان

www.tabarestan.info  
نگارنده و گردآورنده  
رشد شهمردان  
تبرستان

تهران  
فروردین ۱۳۶۰ خورشیدی

حق چاپ محفوظ

چاپ راستی

برویشادی فروہرمانیاک انوشہ روان ارباب رشم کیو  
بانی بنیاد رشم کیو کہ دہشہایش بیچارو ہمہ دارانیہامی اور افرار کرفہ



وہ تدرستی بانوی ارجمندش مروارید کیو  
کہ ہمارہ در سفر و حضر مایہ و مسازو و در کار نامی و ہشی با او ہمیاری داشتہ است

## مندرجات

۱۰۷	پیروزیهای خراسان	۷	پیشگفتار
۱۰۹	زادن فرخ	۱۲	انگیزه شکست ساسانیان از مهاجمین
۱۱۱	فیروز زرتشتی ملقب بسنیاد	۱۴	عربستان
۱۱۲	انجمنها	۱۷	قباد
۱۱۳	یارسان	۱۸	انوشیروان
۱۱۵	اخترشناسان اخیر زرتشتی	۲۰	هرمزد
۱۱۷	ستمهای برزرتشتیان	۲۸	خسرو پرویز
۱۱۸	خبرهای گوناگون	۲۹	شیرویه - اردشیر سوم
۱۲۹	سدره و کشتی و قربانی وینچایت	۳۰	پوران دخت
۱۳۱	بیزد	۳۱	آزمید دخت
۱۳۶	کتابخانههای زرتشتیان	۴۶	بیزدگرد سوم
۱۳۹	کلانتران زرتشتی	۴۷	قضاوت تاریخ درباره بیزدگرد
۱۳۹	رونوشت تعهد موبدان بیزد	۴۹	فیروز پسر بیزدگرد
۱۳۹	بمانکجی	۵۰	نرسی دوم - پشنگ
۱۴۳	فهرست کتب نویسندگان زرتشتی	۵۱	نوادگان بیزدگرد - الوهن
۱۴۳	مردان نامور زرتشتی	۵۱	چهدکده شاهنشاهی از همپاشید
۱۵۵	موبدان موبدایران	۵۲	سهم بزرگ ایرانیا در پیشرفت
۱۵۹	پیرشهریار	۵۳	نخستین جنبش اسلامی
۱۶۳	خدمات فرهنگی وزرتشتیان	۵۵	جنگ قادسیه
۱۶۴	هند در ایران	۵۵	جنگ نهاوند
۱۶۴	موبدی که اسلام آورد	۵۶	نفوذ اسلام در گیلان
۱۶۵	اورامان تخت	۵۷	فرمانروایان زرتشتی در تبرستان
۱۶۶	روستاها و پیش از اسلام در بیزد	۵۸	اسپهبدان گاو باره
۱۷۰	ذکر بعضی پذیرشگاهها	۵۸	اسپهبدان غار نوندی
۱۷۱	آتشکدهها	۶۰	اسپهبدان باوندی
۱۷۳	بلای آسمانی در خراسان	۶۰	استنداران بادوسبانی
۱۷۴	پل گیرها	۶۱	نامه مهدی فروغ بن شخسان
۱۷۵	اوضاع اجتماعی زرتشتیان	۶۴	خاندان زیاری
۱۷۹	ایران در سده اخیر	۶۸	دیلمیان
۱۷۹	محمود افغان و یک سردار زرتشتی	۶۹	کارگزاران عرب در تبرستان
۱۸۵	آثار ایرانیا باستان در انگلستان	۷۳	شورش تبرستانیا
۱۸۷	زرتشتیان و اکبر شاه گورگانی	۸۶	زرتشتیان در سدههای اولیه هجری
۱۹۶	زرتشتیان بیزد در دوره خان بزرگ	۸۸	زرتشتیان اورامان
۱۹۹	در اطراف گوشه ای از تاریخ	۹۰	ابن مقفع
۲۰۱	نفوس و فرهنگ زرتشتیان	۹۱	المقنع
۲۰۶	گفتار گوناگون	۹۲	نویسندگان زرتشتی زاده مسلمان
۲۱۴	سخنرانی مانکجی هاتریا	۹۸	تهاجم تازیان بر خراسان و پیگار
۲۲۰	آغاز تماس زرتشتیان ایران با پارسیان هند	۹۹	خراسانیان
۲۲۶	نخستین ازدواج پارسی با زرتشتی ایرانی	۱۰۱	راه دادن خراسانیان اعراب را
		۱۰۴	غارن هراتی و جنبش سیستانیا
		۱۰۵	قتیبه ونیزک با غیسی
			خونریزیهای قتیبه و سوزاندن
			فاریاب

۴۱۷	نفوذ مزدیسنی در بابل	۲۳۴	آغاز مهاجرت زرتشتیان ایران
۴۱۹	ادامه زرتشتیگری بین ملت‌های باستان	۲۴۲	بخش دیگر از تاریخچه کا مل زرتشتیان ایران
۴۲۰	گسترش پیام شوزرتشت بین هندوان و یونانیان	۲۴۸	استادان زرتشتی دانشگاه زرتشتیان وجها نشا ه
۴۲۲	گسترش فلسفه ودین قدیم ایران در اروپا	۲۴۹	ملاگشتا سب کرمانی
۴۲۶	قلمرو گسترده دین کهن ایران در آسیا، اروپا و آفریقا	۲۵۶	از گذشته با ید پند گرفت
۴۲۹	دین شوزرتشت در چین	۲۶۰	روانشا دکیکسروجی خانصاحب
۴۳۲	دین هونها و مردم نواحی طی دوره هائی زرتشتی بوده	۲۶۹	دستور اردشیر کرمانی
۴۳۶	آغاز مسافرتی که بمهاجرت انجامید	۲۷۷	موفقیت‌های دختر خردسال زرتشتی
۴۳۸	تاریخ رویدادهای هفتصدساله زرتشتیان در سده اخیر	۲۸۱	در دیار بیگانه
۴۴۲	بانک زرتشتیان	۲۹۳	پاسخ به پرسش آقای اردشیر برزگر
۴۴۳	تجارتخانه جمشیدیان	۳۰۳	موبدان و علمای اسلام
۴۴۴	نزول بلای آسمانی و دولتی بزرتشتیان	۳۰۹	مرزبان ظهراب و روستای مبارکه
۴۴۵	زرتشتیان قزوین	۳۱۳	وزین آباد
۴۴۷	وجود ۱۴۱۴ تنک اوستا در چهار سده پیش	۳۱۳	اوضاع فرهنگی پارسیان در پنج قرن گذشته
۴۴۹	زرتشتیان و انقلاب مشروطیت ایران	۳۲۵	مانکجی وانجمن زرتشتیان کرمان
۴۵۱	کشتار زرتشتیان در شهرهای مختلفه ایران	۳۳۱	جندی‌شاپور (گند شاپور)
۴۵۹	آمار زرتشتیان ایران	۳۴۰	توضیحی برگوشه‌ای از تاریخ کرمان
۴۷۱	فرزانه جمشید	۳۴۵	استعمال روزمه زرتشتیان
۴۷۲	دبیران و آموزگاران زرتشتی	۳۴۵	بوسیله مورخان اسلامی
۴۷۴		۳۴۹	چتراپاتی شیواجی
		۳۵۷	ایرانیان و زرتشتیان در هند
		۳۶۳	از روزگاران کهن
		۳۶۹	نفوذ دین زرتشتی در هند
		۳۷۷	مسافرت زرتشتیان ایران به هند
		۳۸۱	در سده‌های اخیر
		۳۸۳	نامهاردوان سوم بشهر شوش
		۳۸۷	ساختمان ایوان مداین از کیست
		۳۸۹	پارسیان کمبایت و سید دولت
		۳۹۱	تصحیح اشتباهی مورد اشکانیان
		۳۹۲	تاریخ کشف اوگاندا
		۳۹۶	میترا در دین زرتشتی
		۴۰۴	صورت فرمانهای جماعت
		۴۰۷	جلوس یزدگرد شهریار و اردشیر بابکان
		۴۱۵	در مهرهای سلسله جویا رکرمان
			فرهنگ ودین ایرانیان بین غیر ایرانیان
			گسترش دین بین ایرانیان
			و ملت‌های دیگر

اشته  
۲۶

## پیشگفتار

### بنا م خداوندیکتا

نمؤا هورَهه مزدا اُ درودوستایش به اشوزرتشت اسپنتمان، کهن و خشورجهان و گروه پیمبران و سروشا و رزان و مسمغانان و گروه مغان و دلپتان و روشندلان و رادمردان و رادزان و سیوشا نسها و سودرسانان و آزادی بخشایان و راستی پویان و راستی خواهان و راهنمایان جهانیا ن آنها نکه از جهان رفته اند و آنها نکه زنده اند و آنها نکه بجهان خواهند آمد.

اما بعد چنین گوید این با شنده هندوستان نگارنده و گردآورنده ایسن برگهای تاریخی زرتشتیان که در ۳۵ سال پیش اندیشه فراهم آوردن تاریخ زرتشتیان پس از پایان خاندان ساسانیان مراه گرفت. بجستجو و مطالعه پرداختم. مآخذ و نوشته های چاپی و خطی پیشینیان را بدیده تحقیق نگریستم و یادداشتها برداشتم اما مطالب اندک یافتم. از دانیان، دبیران و آموزگاران گروه در ایران، در مورد کارنامه فرزندان در گذشته خودمان استمدا دجستم لیکن دست یاری بجز چند نفر بسویم دراز نشد بلکه یکی از آنان در دوره سوم مجله هوخت در پیروا صلاح سهوی در گفتارم مرا بسخریه گرفت و سراسر نامه خود بمجله هوخت که مربوط با صلاح سهوم که با نگیزه عدم مراجع و تنها از شنیدن اخبار شفا هی بوقوع پیوسته بود با علامت استهزا و تعجب پرکرده بود. چون نظر بمفراهم آوردن تاریخ و یادبزرگان گروه بودا زمیدان بدرنرفتم و دنباله کار خویش را گرفتم تا اینکه که کمتر از نیم قرن میگذرد، با مسافرتها ی بسیار و تحقیقات محلی توان گردآورده مطالب بیشماری بدست آوردم. لیکن کار بیایان نرسیده ولی عمر بیایان سیرن زولی خویش نزدیک شده است. امیدوارم جوانان دانشمند گروه، که بخواست اهورا مزدا شماره آنها روز افزون است در رفع نقایص آن اهتمام ورزند.

طی دوران بررسی و پژوهش در گوشه کتابخانه های هند بصورتی از کتابها بی بر خوردم که نویسندگان آن زرتشتی بوده اند. صورت کتب نامبرده را کتبی که بنظر نگارنده نرسیده در برگهای این کتاب آورده ام و عنوان بسا کتابهای دیگر نیز در صفحات ۲۱۳-۲۱۷ فرزانتگان زرتشتی نوشته نگارنده ضبط شده است. در کتاب نامبرده و صفحات مذکور در مسورد نقص شایسته آن چهار چمن نوشته فرزانه بهرام فرها دگفتگوئی داشته ام. در کتابخانه خورشیدجی

رستم‌چی‌کا ما در بمبئی بکتاب خطی شارستان بنشانی (R72) برخوردارم که کاتب اسفندیار بن رتن‌جی بن منوچهر شاه بن دهنجی شاه بن پدم‌شاه در سال ۱۱۷۸ یزدگردی در خاتمه کتاب چنین آورده

" و سبب ناقص ماندن این کتاب (شارستان چهارچمن) آنست که بیان کرده میشود که فشم‌خانی و گروهشان مکانی دستورکاه و سبن رستم‌سنا نا عرف میرزا خسرو بیک چون بطرف شاهجهان آباد بمصوب فرزندان و قبایل نیکسا عتخان تشریف شریف ارزانی داشته بودند و چندی از صاحبان بخصوص گروهشان مکانی دستوران دستورکاه و سبن منجم‌بن فریدون جی فرمایش کتابهای چند بطرف شاهجهان آباد بمیرزا مذکور فرستاده بود اما وقت نیافت و مدت مدید بر او گذشته و بعد از آمدن نیکسا عتخان ببندر مبارک سورت باز اتفاق شاهجهان آباد بمیرزای مذکور افتاد و دربار چوک شاهجهان آباد در میان کتابهای دیگر این کتاب شارستان چهارچمن بنظر درآمده و بقیمت چهار روپیه خرید کرده اما آن کتاب در خانه پادشاهی بمهرشاهی مزین شده بود و بمیرزای مرحوم مذکور میان مغلیه و غیره حسن و قبح شریعت اسلام از این کتاب وانموده بیان میکرد تا خبر بشریعت پناهی قاضی القضاات شاهجهان آباد رسید آن حضرت میرزای مرحوم مذکور را طلب داشته دعوی نمود که این کتاب از کتابخانه من در دیده رفته است در این باب جهد بسیار شد و آخر الامر چند کسان میان آمده مقرر نمودند که نقل آن را بمیرزای مذکور بدهند چون که بهشت بهره میرزا خسرو بیک برای مراجعت نمودن ببندر مبارک سورت مستعجل بود از این سبب ناقص ماند و جای دیگر این کتاب بنظر در نیامده مگر کسی در شاهجهان آباد و یا در اگره و یا در لاهور تلاش نماید مقرر در آنجا بوده باشد چرا که آن صاحبان دین آبادیان و شاگردان حضرت ذوالعلوم آذرکیوان در آنجا نب ربط سیرداشته اند البته که بهم میرسد و کتاب چهارچمن بصحت آنجا مد چونکه این کمترین کاتب را بسمع رسیده بود و تحریر یافت " باز در کتاب خطی دیگر در همان کتابخانه کا ما در بمبئی بنشانی (R84) چنین آمده " تواریخ شیدآیین، جمشاسپ‌نامه، آیین خسروی، آیین بهمنی، باستان‌نامه، تواریخ یزدانیان این شش کتابها را که بر مدت هفتصد نهصد سال موبدان و هیربدان کامل متقدمین تصنیف نموده بودند حضرت عرش‌آشانی جلال‌الدین محمداکبر بادشاه غازی بخواهش تمام از ولایت ایران طلب نمود. نقل از مکتوب ایران"

کتاب مهم دیگری داستان ادرسه میباشد که بگفته صاحب دبستان المذاهب تذکره عارفان و صاحبان و بزرگان زرتشتی است و کتاب دیگر بنام بزمگانه نوشته موبد خوشی هراتی که آنهم کارنامه صاحبان و خدایان زرتشتی است و گلستان دانش‌تالیف آذرپژوه بن آذرآئین بن کستم که در مورد بزرگان باستان گفتگو میکند. کتابهای مذکور در چهارصد سال پیش موجود بوده و فرزانه بهرام فرهاد صاحب شارستان چهارچمن و موبد کیخسرو پور دستور آذرکیوان صاحب دبستان المذاهب از آنها نقل قول یاد کرد

مینمایند. مطلب دیگری که ذکر آن خالی از فایده نیست پادشاهان گورگانی هندی پادشاهان مغول بویژه اکبر شاه، همایون و شاهجهان طالب کتابهای بوده اند که بوسیله زرتشتیان نوشته شده بود و آنها را در کتابخانه های خود نگهداری میکردند و چنانکه در بالا ذکر شد شاهستان چهارچمن که در شاهجهان آباد بوسیله میرزا خسرو بیگ خریداری شده بود مهر کتابخانه شاهیه را داشته است و فرزانه بهرام فرهاد کتاب مذکور را در هند برای اطلاع موبدکی خسرو فرزند مرشد و پیر خویش دستور آذرکیوان بنگارش در آورده بود.

برای یافتن کتابهای نامبرده که در بالا شرح داده شد با کمک مالی انجمن پارسی پنچایت بمبئی همه کتابخانه های ملی و دولتی و شخصی هندوستان را تا آنجا تیکه اطلاع داشتم در نور دیدم لیکن نشانی از آنها نیافتم. یکی از استادان دانشگاه اله آباد هند اظهار داشت تجسس خود را با پستی هفتاد سال پیش قبل از تقسیم هند آغاز کرده باشم. زیرا در آن دوره هرج و مرج کتابهای بیشمار خطی و چاپی نایاب نابود شد و طعمه آتش گردید. طی مسافرت خویش بدلهلی جوئی کتابخانه قاضی القضاات شاهجهان آباد گردیدم تا شاهستان چهارچمن کامل را که از میرزا خسرو بیگ غصب کرده بود بدست آورم ما گفتند کتابخانه او بکتابخانه مسجد جامع دهلی منتقل گشته است. بدانجا روی آوردم ما مسجد اظهار داشت هفت ماه پیش یکی از اروپائیان همه کتابهای کتابخانه مسجد را با بهائی گزاف خریداری کرده و با خود برده است از اسم خریدار و شهرش جوئی گشتم گفت از اسم و عنوان و ملیتش بی اطلاع میباشد.

ضمن پژوهش و مطالعات بنگارش فرزنانگان زرتشتی و پرستشگاه زرتشتیان پیردا ختم بسیاری از رویدادهای تاریخی را در آن دو کتاب که شاید زندگی مبنایان رسد، هر چند خارج از موضوع بوده گنجانده ام تا از خطر فراموشی در امان باشد. دکتر ریچارد فرای ایرانشناس مشهور آمریکائی که سالها در ایران در موسسه آسیائی دانشگاه پهلوی شیراز سمت استادی داشت، هنگام ورود به بمبئی و ایراد سخنرانیهای در تالار کتابخانه کا ما چون کتاب فرزنانگان زرتشتی بنظرش رسیدنگارنده را بمسافرت با ایران و ادامه تحقیقات و پژوهشهای محلی تشویق نمود.

در دوران پژوهش و مطالعات در دهلی اطلاع یافتم حدود هشت هزار جلد کتب خطی فارسی از کتابخانه شاهان مغول که در قلعه سرخ دهلی موجود بوده یکسال پس از انقلاب ۱۸۵۷ هند که انگلیسها آن را شورش مینا مندبلندن منتقل گردیده و فهرست آن تاکنون بچاپ نرسیده است. خیردیگر اینکه نا در شاه افشار پس از حمله به هند و ورود با پیروزی بدلهلی شصت هزار جلد کتب کتابخانه پادشاهی هند جمع کرده همایون و اکبر شاه گورگانی را با نضام تخت طاوس و غنائیم هنگفت دیگر با خود با ایران برده است. گفتار دکتر فرای



مبنی بر تحقیقات محلی در ایران و امید یافتن کتب گمشده خویش که روشنی افکن بر تاریخ زرتشتیان میباشند در بین کتب کتابخانه پادشاهان گورگانی هند، در ایران یا لندن موجب شد که در سال ۱۳۳۴ یزدگردی برای ادامه کار خود در خارج از هند تلاش نماید. لیکن بسبب ناتوانی مالی، بودجه عظیمت خویش را که در آن زمان بالغ بر ۲۵ هزار تومان میگشت از کجا تهیه کنم؟

اندیشه ام با نجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی کشید که چند سال جلوتر بواسطه پژوهشهای تاریخی ام و گواهی و توضیح نگارنده در دادگاه در دعوی دادگستری بمبئی پیروز گشته بودند، از آنها برای ادامه پژوهش تاریخی استمداد جویم که با وجود داشتن بودجه ویژه‌ای به پیشنها دم پاسخ منفی دادند.

لیکن گشایش کار از اهورا مزداست. از اتفاقات روزگار را در مردخیرا ندیش آقای فریدون فلفلی فرزند درستم جمشید خدا رحم جاوید نرسی آبادی بنیان گزار و مدیر عامل شرکت سپینتا به بمبئی وارد و در همان روز اول ورود در خیابان بنگارنده برخورد و اظهار داشت مدتهاست در ایران منتظر ورودم میباشند علت تاخیر چیست؟ پاسخ دادم عدم بودجه کافی مرا از حرکت و ادامه پژوهشهایم باز داشته است. فرمودند هر قدر از بودجه کسر باشد بهنگام ورودت با ایران میپردازم. بزودی حرکت کن و کار خود را ادامه ده روز بعد بهوتلی که اقامت داشت رفته پس از اظهار سپاس از همت والایش گفتم شاید از این مسافرت پژوهشی آنچه منظور است بدست نیاید و هزینه و تلاشها بهدر برود. با خنده که عادت اوست فرمودند با کوشش خویش و جدا نمودن شرمنده نخواهد بود و چنین اندیشه‌ای بخود راه ندهم. در اینجا باید تذکر دهم کتاب حاضر نوشته‌هایی که پیش از این در ایران نگاشته‌ام نتیجه مساعدت و یاری این را در مردخیرا ندیش میباشند که در مواقع لزوم از همراهی خود در ریخ نفرموده اند اهورا مزدا او و خانواده اش را همواره در پناه خویش از هرگونه رنج و اندوه مصون داراد.

اما در مورد تجسس کتابهای گمشده، هنگام ورود با ایران بهمه کتابخانه‌های کشور سرزدم و نشانی از آن نیافتم. بکتابخانه سلطنتی مراجعه نمودم با میدا اینکه شاید کتابهای پادشاهان گورگانی هند را در آنجا بیابم. متاسفانه از ۶ هزار کتاب که نادر شاه با خود با ایران آورد فقط سه هزار کتاب در کتابخانه سلطنتی موجود بود. بقیه بوسیله شاهزادگان قاجار بیغماترفته و برخی از آن با مهر شاهزادگان در کتابخانه‌های فرانسه و انگلستان و بقیه اگرنا بودند نشده با شد در کتابخانه‌های اشخاص باسراحت مشغولند. در کتابخانه‌های شهرهای افغانستان، ترکیه و انگلستان نیز اثری از آنها پیدانشد. در کتابخانه آندیا آفیس لندن جوای هشت هزار کتاب فارسی قلعه سرخ دهلی گردیدم که در بالا از آن صحبت شد. کتابهای مذکور بظن قریب بیقین با دیدن شاه‌های اورنگ زیب جمع شده باشد.

کتابداران اظهار داشت پس از ۲۳ سال مشغول تهیه فهرست آن میباشند. چون اصرار بر دیدن آن داشتم صورت کتابهای مذکور را آورد، لیکن اسم گمشده خود که روشنی بر تاریخ زرتشتیان روزگار گذشته میافکند در آن نبود. با اندیشه فرورفتم و با خود گفتم طی چند سده هوای مرطوب هند و دوران چندین هرج و مرج و پیکارهای منطقه‌ای در آن کشور بزرگ و جنگ هند و مسلمانان که خانمان یکدیگر را در آتش قهر میسوزانند. کتب معدود خطی ما که شاید چند نسخه بیش نبوده با احتمال قوی راه نیستی را پیموده باشد.

نگفتد نگذارم با انتشار مجله هوخ در تهران گفتارهای از بمبئی بعنوان گوشه‌ای از تاریخ برای اطلاع همکیشان و حفظ از دستبرد روزگار برای درج بآن مجله میفرستادم. اینک که به تهیه تاریخ زرتشتیان اقدام نمودم با سپاس فراوان از صاحب امتیاز و سردبیر مجله گفتارهای پراکنده مذکور را هم در این کتاب ضم نمودم.

در پایان گفتار از خانم پریوش فریدون سروشیان (خانم سروش) که با دقت تمام در ماشین کردن برگهای کتاب رنج برده اند و خانم مهرا نگیز بهرامشید کتابدار کتابخانه بیگانگی که هنگام مراجعه بکتابخانه کمال مساعدت را داشته اند و آقای کیخسرو فرود خسرویانی راستی و مالکان چاپخانه راستی که در چاپ و نشر این تاریخ اهتمام نمودند سپاس دلی خود را پیشکش مینمایم. سالمه آسمان ایزدوددیم ماه ۱۳۴۹ یزدگردی برابر ۳۷۱۸ زرتشتی.

رشیدشهرمدان

## ۱۲ انگیزه شکست ساسانیان از مهاجمین عربستان و پایان دولت پارسیان

شکست ایرانیان از مهاجمین عربستان در پایان دوران خاندان ساسان ننگ بزرگی است که برگهای تاریخ درخشان ایران را لکه دار و تیره ساخت. چه بود انگیزه‌ای که یک ملت متمدن و بزرگی چون ایران از یکمشت مردم عربستان شکسته و نابود گردید؟ ایران باستان در دوران تاریخ پرشکوه خود با چنین شکست ننگین روبرو نشده بود مگر در آخری پادشاهی خاندان هخامنشی که از ملت متمدنی چون خود و بگفته پارسیان اسکندر گجستک شکست فاحشی دید. ولی آن شکست از ملتی هم برابر و رقیب خود بود نه مردم گرسنه بیابان. شکست از هر که باشد خواه از دشمن بزرگ یا کوچک ننگین و اندوهگین میباشد. رویدادهای زیادی در صفحات تاریخ جهان ثبت است که ملتهای بزرگ بدست ملتهای کوچک نابود گشته‌اند و خاندان بزرگ و توانا بدست مردمان بینوا و ناتوان اسیر و برده شده‌اند.

با کشته شدن یزدگرد سوم و پایان یافتن پادشاهی ساسانیان گردننگ بزرگی بر سروروی ایرانیا ن پاشیده شد. پاک کردن این گردننگ امکان پذیر نیست ولی باید دید انگیزه‌های آن شکست چه بود تا در آینده از تکرار آن خودداری گردد و باشد که گروه ایرانی و پارسی ما نندگذشته با دسیسه و دورویی در شالوده زندگانی اجتماعی و سیاسی خود خلل وارد دنیا و روند.

تازیان در پیشرفت و پیروزیهای خود چنانکه مشهور است معجزه و کرامتی نشان ندادند، بلکه بدبختیهای چند گروه ایرانیان را پایمال ستم و اعراب را بسرو سامان رسانید. سایه شوم بختیهای که با ایران رسیدا گر کرانه ممالک دیگر را تیره میساخت از دشمنانی کمتر از اعراب نیز نابود و بر باد می‌گشتند.

ابن خلدون تاریخ نویس عرب در کتاب خویش المقدمه تحت عنوان "جایهائیکه عرب گرفت بزودی خراب شد." مینویسد "عرب ملتی است وحشی. برای پختن خوراک و دگر کردن اجاق سنگ لازم دارد. دیوار بنائی را خراب میکند تا سنگ را از آن بردارد. چوب برای برپا کردن خیمه لازم دارد سقف بنا را میشکند و چوب از آنجا بر میدارد. بعلاوه عرب خوی غارتگری دارد و دارای مردم را میچاپد و حدی را برای تاراج و ربودن مال مردم قائل نیست. قابل توجه است چگونه تمدن شهرهای که عرب فتح نموده از بین رفت و جمعیت شهرها تقلیل یافت بلکه نابود شد. حتی خاک آن شهرها هم تغییر ماهیت داد. تمدن ایران در عراق عرب نیست گردید و همینطور است حال سوریه معاصر."

حمله ناجوانمردانه صدام جبار عراقی و سربازان عرب او در پیکار تحمیلی با ایران امروز دسترسی به بندر خرمشهر و غارت کالاهای بازرگانی مردم در انبارهای

گمرک، راستی گفتار ابن خلدون را ثابت میکند. ایرانشناس نامور استاد کریستنسن در تالیف گذشته ابن خلدون در کتاب وضع ملت و دولت و درباره شاهنشاهی ساسانیان نیز ترجمه مجتبی مینوی گوید "در او خرازمه شاهنشاهی ساسانیان مرکز کلیه فروشکوه داستا در بار خسروان مخصوصاً" کاخ تیسپون شده بود که امروزه موقوف کسری نامیده میشود از این فقط قصرا پدانه یعنی تالار باران با وجود اصرا ر خلفای عباسی در تباها کردن کلیه آثار ظریف و صنعتی ایران هنوز با دیوارهای سترک خویش در بیا با ن برپاست ."

از گفته بالا، قول تاریخ نویس عرب و استاد کریستنسن میتوان قضاوت نمود و حدس زد که ز پیروزی مهاجمین عربستان چه اندازه خرابی و خسارت با ایران رسید. پارسیان دین خود، فرهنگ و ادب خود، تمدن خود، کتابهای دینی خود و کتا بخانهای بزرگ پزشکی و علمی خود را بتوسط ناراضیان مغرض نابودیا فتند. سدها و کوشکهای زیبا و شهرهای خرم و آبا دویران و خشک گشت و با شنندگان آن کشته یا فراری شدند.

اینست انگیزه های شومی که ایران را بشکست و مهاجمین عربستان را بسروسان رسانید:

- ناخشنودی سپاهیان و بزرگان.
- کشتار هر مزد، بزرگان و سرداران و مردمانی را که طرفه توجه پدرش انوشیروان بود.
- سرکشی بهرام چوبین در پاپان پادشاهی هر مزد و جنگ خانمان براندازا و با خسرو پرویز.
- پیکار دامنهدار با رومیان و تباهی هر دو کشور.
- نیرومندی، خودپسندی، خودخواهی و سرکشی سرداران و خوا ب و خیال آنها بر پادشاهی و تاسیس سلسله بنام خود.
- رشک، کین و دورویی بین سپهبدان، سرداران و بزرگان.
- بی آرمی و آشوب بین کارگران و کشا ورزان بواسطه آموزشهای مزدک و پیروی آنها از هر سرکشی برای رسیدن با آزادی.
- کشتار دستجمعی شاهزادگان، سرداران و بزرگان بوسیله شیرویه.
- طغیان دورود دجله و فرات با هم.
- بروز بیماری و با و طاعون.
- پادشاهی ۱۱ نفر زن و مرد و کودک در مدت چهار یا پنجسال.
- انتقام خاندان آل مندر بوسیله قبیله بنی لخم بواسطه کشته شدن نعمان بفرمان خسرو پرویز.
- پروانه قامت قبیله ربیع در عراق بوسیله انوشیروان.
- بدتر از همه جانفشانی مهاجمین برای رسیدن با ایران بهشت موعود پرازانسوا ع میوه جات و گوشتها و زروسیم و لئو و مورجان و حور و غلمان بود.

تخم شوربختیهای نامبرده که منجر به پایدان یافتن دولت پارسیان گردید در زمان پادشاهی قباد بر سرزمین ایران پاشیده شد و خسرو پرویز آنرا آبیاری نمود و شیرویه در درو کردن آن همت گماشت .

اینک در بیان این انگیزه ها بقدر امکان میکوشیم .

## قباد -

قباد با همراهی سوخرا سردار با شها مت پارسی بپادشاهی رسید . عربها و اسوفرا نامند و در شاهنا مه بنام سرخه هم پادشده . پادشاه او را طرف توجه قرار داد . رسیدگی با مورکشوری و لشکری را بدست او سپرد . پس از شخص پادشاه بزرگترین مردان ایران بشمار میرفت . رگ رشک رقیبان بجنبید و در بر انداختن او هم پیمان شدند . در گوشه و کنار سخنان زهر آگین در باره او بگوش شاهنشاه فرو میخواندند ، تا آنکه شاه بدگمان و از او نگران شد . ولی از ترس نمیتوانست آشکارا با او مخالفت کند . شاپور سرداری از اهل ری برای آوردن و بند بر نهادن او قدم جرئت پیش نهاد . بگفته فردوسی :

نداردا ز ایران ز گنج و سپاه	همیگفت هر کس که جز تا ج شاه
جهانی شده بنده سوخرای	نه فرمانش باشد بچیزی نه رای
بر او این سخنها همی کردیاد	هر آنکس که بدر از د ر قباد
چرا کردی ای شهریار بلند	که از شهریاری بنا می پسند
بباید گسست از جهان رنج او	ز گنج تو آگنده تر گنج او
بزرگان پرستنده او شدند	همه پارسی بنده او شدند
ز رنجش بدل بر نکرد ایچ یاد	ز گفتار بندش دل گیقباد
که سایند بر چرخ گردنده دست	ترا بندگانند و سولار ، مست
بدر ددل بدکنش سوخرای	چو شا پور را زی بجنبد ز جای
هنرها بشست از دل آهو گرفت	شنیدایین سخن شاه و نیرو گرفت

سوخرا مردی بلند همت و شاه و ایران پرست بود . چون نامه شاه را که شاپور برایش برد بخواند خود را تسلیم او کرد . شاپور بند بر او و بر نهها دو بپا بیتخت برد . پادشاه خوبیهای سوخرا را فراموش کرد و او را بکشت و اموالش را ضبط نمود و فرزندان او را از ایران خارج گشتند . کشته شدن سوخرا چون مردی فرزانه و نیک منش بود بر بزرگان و مردم پارسی گران آمد و از شاهانندیشمند شدند .

در زمان ساسانیان گروه ایرانی دو بخش بودند . بخشی بزرگان توانگروز میندار بودند که دهقانان نامیده میشدند . زنها و کنیزان و چاکران زیاد داشتند و همه نوع وسایل آسایش و آرامش برای آنها فراهم بود . بخش دیگر بینوا و ناتوان بودند که بچاکری و خدمتگزاری توانگران و بزرگان با سختی و مرارت زندگی مینمودند . در آن اوان بواسطه

کم آبی خوار با رکم شده بود. توانگران و دهقانان گندم و خوردنیها را انبار نموده ببهای گران میفروختند. مزدک با مداد یکی از موبدان بود بطرفداری بینوایان برخاست و اصول برابری، همان اصول کمونیستی مروزی را تعلیم میداد. گرسنگان و بیچارگان بدورا جمع شدند. بزرگان و درباریان و موبدان بسیار نیرومند و با نفوذ بودند و شاه از آنها اندیشه داشت. برای تضعیف نفوذ و نیروی آنها با مزدک همراه گشت. مزدک میگفت چرا یک نفر بایده چندین کنیز و چاکر داشته باشد و خوراکیهای لذیذ گوناگون بخورد. و دیگری بحال تجرد و سختی و تنگدستی زندگی کند و با شکم گرسنه بخوابد. توانگران بایده کنیزان زیاده خود را آزاد کنند و خواران را از انبار در آورده بین بینوایان ببهای ارزان تقسیم کنند. بگفته فردوسی مزدک به پیشگاه قباد در رفت و پرسشهای نمود و پاسخها شنید. ما نند:

بدو گفت کاکس که ما رش گزید  
یکی دیگری را بود پاد ز هر  
سزای چنین مرد گوئی که چیست  
چنین داد پادشاه و راهریار  
چنین گفت کای نامور شهریار  
خورش با زگیرند از او تا بمرد  
مکافات آنکس که نان داشت او  
چه باشد بگوید مگر پادشاه  
چنین داد پادشاه که مسکین تنش

مزدک پس از شنیدن جواب از بارگاه پادشاهی بیرون میآید و به پیروان و مردم گرسنه و بیچاره میگوید هر جا گندم را به بینید بردارید و اگر بهای عادلانه خواهد هدیده. مردم عوام و بدبخت و بیچاره بتاراج و چپاول انبارها پرداختند چنانکه نمونه آن را در همین دوره در شهرهای هند می بینیم که مردم بازاری چگونه بتاراج و غارت دارائی مردم میپرداختند. توانگران از اغتشاش و آشوب کارگران بشاهنشاه شکایت کردند. مزدک را طلبید و چگونگی را پرسید. مزدک بگفته فردوسی چنین جواب داد:

اگر داد گرباشی ای شهریار  
شکم گرسنه چند مردم بمرد  
جهان راست بایده که باشد بچیز  
نباید که باشد کسی برف زود

پادشاه را گفتا مزدک خوش آمد و توانگران انبارها را براند. دلش میخواست رعایا کارگران و کشاورزان در زحمت نباشند و بروشی از نفوذ زیاد موبدان و بزرگان و دهقانان بکا هدیرا شاه از آنها اندیشمند بود. بزرگان و موبدان از شاه سخت برنجیدند و دسیسه کرده بر سرش ریختند و او را گرفته در زندان فراموشی بند بر نهادند و جامه سب را بپادشاهی برداشتند.

ایران شناس نامور ارتزکریستنس در مورد نفوذ موبدان گوید (وضع ملت و دولت و دربار در دوره شاهنشاهی ساسانیان تالیف ارتزکریستنس ترجمه مجتبی مینوی ص ۵۲ - ۹۵) "عزل و نصب عمال دینی بیشک با موبدان بود. از طرف دیگر قریب بیقین است که خود او شاه را معین میکرده است. وی بتاسیس انجمنهایی برای فحص عقاید و شکنجه بددینان مخصوصاً" در خطههایی که در مخالفت با دین جماعت، قیام شدید میشود مساعدت میکرده. در هر موردی که پای دین در میانست وی مشاورشاهسته یا باید با شد و عموماً از لحاظ اینکه رهبر اخلاقی و مرشد و مدبر روحانی شاه اوست و میتواند نفوذ عظیمی در کلیه امور مملکت بکاربرد.

آگاشیاس میگوید، "مغان اقتدار روحانی داشتند. دولت، ایشان را حاکم بر جان و مال و عرض مردم کرده بود. اجرای عقدا زواج و صحت اطلاق عنوان حلال زادگی و صدق تملک و سایر حقوق در دست قدرت ایشان بود. تطهیر کسان از ننگ بیدینی و ارتکاب گناه با اختیار ایشان بود. همه این حقوق باعث نفوذ کامل ایشان شده بود. اما ماهیه نفوذ ایشان تنها همینها نبود بلکه ایشان زمیندار نیز بودند و عایدات کثیری از مردیای و غرامات شرعی داشتند و اموالی بعنوان زمیندار و نذر و هدایا و وقف و حبس حاصل میکرد و این همه به نفوذ و عظمت مقام ایشان کمک میکرد. از این گذشته استقلال بسیا وسیعی هم داشتند بلکه اگر بگفته آمیانسوس که "مغان بر موجب شرایع و قوانین مخصوص بخود میزیستند بتوان اعتماد کرد با دیدگفت که ایشان در قلب دولت ایران، دولت دیگری ایجاد کرده بودند. در دوران پادشاهی قباد بزرگان ایران دودسته شده بودند دسته‌ئی طرفدار شاه بودند و سزدهسته آنها سیاهوش نام داشت. دسته دیگر برخلاف او و موبدان نیز با این دسته همراه بودند بزرگان آنها گشنسب داد بود چون این دسته نیرومند بودند قباد را از تخت بزرکشیستند.

چون ما سب نتوانست از پیشرفت نفوذ مزدک جلوگیری بعمل آرد. بزرگان نیز که قباد را به پیروی مزدک متهم کرده بودند از جلوگیری مردم و بیداری آنها ناتوان گشتند. از این جهت آنها فقط دشمنی با قباد بودند که میخواست از نفوذ آنها بکاهد و بکارگران و کشاورزان استرا و آسایش بدهد. قباد با کمک طرفداران خود از زندان بگریخت و بهیایا پناه برد و از آنها استعانت جسته لشکر با ایران کشید. در این گیرودار ما سب بمرد و قباد بدون پیکار دوباره پادشاه شد. دوست و دشمن خود را بشناخت و چاره جوئی نمود. گشنسب داد را بکشت و سیاهوش را گرامی داشت و بزرگترین مقام لشکری او را سپرد.

قباد از نفاق و دوروئی سرداران و بزرگان کشور با خبر بود میخواست سومین فرزند خود انوشیروان را جانشین سازد که با واطمینان داشت و موبدان هم طرفدار او بودند زیرا او با مزدک و مزدکیان مخالف بود بنا بر این در وصیت نامه‌ئی که مخفیانه نوشته و بموبدان موبسد سپرده بود او را بسلطنت نامزد نموده بود. پس بزرگ قباد کاس نام داشت و طرفدار مزدک بود دسته کارگران و پیروان مزدک و یا آشوب طلبان او را با پادشاهی میخواستند. دسته‌ئی از

بزرگان و سرداران لشکر من جمله اسپهبد خالوی انوشیروان خواهان پادشاهی زم بودند که فرزندان دوم قباد و در جنگها و پیکارها عدیم المثال و یک چشم خود را از دست داده بود . چون ناقص العضو نمیتواند پادشاهی رسد قرا بر آن دادند که فرزندان او را بنام قباد پادشاه سازند و زم بعنوان نایب السلطنه صاحب اقتدار باشد . نیرو و نفوذ دسته موبدان بیشتر بود پس از مرگ قباد انوشیروان را برای ریکه شاهنشاهی بنشانند .

## انوشیروان -

انوشیروان پس از تا جگذاری سیاه و شاکه فرمانده کل لشکر و طرف توجیه پدر و متهم بمزدکی بود بقتل رسانید . سپس مزدک و گروهی از مزدکیان را بر انداخت بقیه مزدکیان خود را پنهان و بیزیر پرده رفتند . پادشاه پس از ختم کار مزدکیان برسیدگی کار مخالفان خود پرداخت . بسیاری از بزرگان دربار چون باطنایا ظاهرا "بگفته صاحب ایران نامه یما نوی یا مزدکی متمایل و مخالف شاه محسوب میشدند آنها را نیز بقولی چهل نفر و بقولی ۵۱ نفر بدیار عدم فرستاد . من جمله اسپهبد خالوی خود پادشاه که طرفدار سلطنت قباد برادر زاده او بود با برادران خویش کاس و سوز را نیز بکشت . قباد قبلا فرار کرده بروم پناه برده شد و بفرزند خواندگی امپراتور روم درآمد . بعدها همین قباد ب سرداری اسیران ایرانی که در روم گرفتار بودند در مرزهای مغربی روم برای امپراتور روم مبارزه و پیکار مینمود . پادشاهی انوشیروان مانند پادشاهی مهرداد اشکانی با کشتن اعضای خانواده شاهنشاهی آغاز گشت . کاری را که او شروع نمود بدست شیرویه پسر خسرو پرویز بآ خر رسید . کلیه افراد خانواده سلطنتی کشته شدند . آن پادشاه خونخوار متولد از مادر عیسوی دودمان ساسان را بر انداخت و ایران را ب قهقرا و شکست سوق داد .

انوشیروان برای آسایش مردم و آرامش کشور بکوشید تا بدنفوذ آموزشهای مزدک از بین برود . ولی در تحکیم شالوده عظمت و نیروی خویش بیشتر فعالیت بخرج داد . اصولی تعلیمات مزدک برخلاف رویه جاه طلبی او بود و کارگران و مردم را با اغتشاش و آشوب راهنما میکرد بنا بر این او را بر انداخت و پیروانش را بکشت .

پادشاه جاه طلب و نیرومند و خودخواه ، بزرگان و درباریان و سرداران لشکر ، پول پرست و حریص و موبدان متعصب و خود پرست بودند . بنا بر این کشمکش بین بانوایان و بینوایان چندی در زیر پرده مخفی و تخمی را که مزدک در دل مردمان کاشته بود در حال نموبماند و بوقت خود هنگام ضعف پادشاهان با روگردید و ایران و پارسیان را خردوله نمود و یکی از انگیزه های شکست ایران و پویان دولت پارسیان و اضمحلال سلسله ساسانیان گشت .

قانون نظامی ایران بسیار سخت و گاهی از اوقات سرداران و سپاه شکست خورده بجای ایمن نبودند . رفتار انوشیروان با آزرث فرمانده سپاهی که در روم می جنگید دل شکننده بود . فرمانده نامبرده با دادن تلفات بسیار بر سپاهیان روم پیروز گشت ولی نتوانست انتاکیه را که مقصد کلی بود بگشاید . بسا اوقات سخت گیری بفرمانده شکست خورده او را



و اداری سرکشی و عصیان مینمود. چنانکه بهرام چوبینه در جنگ با ترکان پیروز گشت ولی در جنگ با روم در قفقاز شکست خورد هر مزدا و را توبیخ نمود و دوک و لباس زن برای او ارمان فرستاد و باعث شد که آن فرمانده یابی گردد. گویا دولت ایران راهی غیر از اینگونه سخت گیریها نداشت تا سپاهیان و سرداران بجا نفسانی و مجاهدت بپردازند و در پیکار سستی ننمایند.

رویدادهائی در تاریخ ایران میبایم هنگامیکه بزرگان بخصوص فرماندهان سپاه بیش از قدر لزوم نیرومند میگردند، نفوذ و مقام و بزرگی پادشاه بهمان اندازه در نظر مردم کم میشود و دربارشاهنشاهی ضعیف و شیرازها مورکشوری و لشکری درهم و برهم میگردد. بزرگان دولت و سران سپاه نسبت بیکدیگر رشک میورزند و آتش نفاق بین آنها شعله ور میشود و پادشاهی نیرو و وضعیف و آلت دست آنها میگردد و اگرچنانچه استقامت و رز دجانش در خطر و زندانی یا کشته میشود. ثمره از تخت بزرگشیدن و یا کشته شدن پادشاه بیدبختی مردم و تها ملت منجر میگردد.

### هرمزد

هرمزد در آغاز پادشاهی با رعایا بداد و انصاف رفتار میکرد. بضعیفان و وزیرستان رافت و مهربانی نشان میداد. امتیازی بین دینها نمیگذاشت. همه را بیک نظر مینگریست. موبدان از او چشم داشتها داشتند و ایراد می گرفتند که چرا یهودی و نصارا را طرفت و توجه خود قرار میدهد. هر مزد میگفت، ایران کشور بزرگی است و اقوام مختلف با ادیان گوناگون در آن زندگی میکنند. پادشاه باید همه را با دیده مساوات و برابری به بیند و خود را ویژه یک گروه مخصوص نسازد. بکشا و رزان توجه مخصوص داشت و اگر کسی اندکی بر آنها تجاوز میکرد بسخت ترین مجازات میرسید. بگفته فردوسی چون اسب خسرو پرویز محصول کشا و رزی را خورده و لگد مال کرده بود پادشاه هزاره را مسئول قرار داده و فرمان داد چندین برابر خسارت غرامت بکشا و رز بپردازد. میگویند پس از بزرگمهر و ورق برگشت و اوضاع بر بار پادشاهی دگرگون گردید.

بگفته تاریخ نویسان، اطرافیان هر مزدهمه خود خواه، خود پسند و دور و وستم پیشه بودند. شاه را با گفتارهای دروغ از مردم ترسانیده برنجانیدند و مردم را از پادشاه منزجر ساختند. چنانکه همه را زاران و مشاوران پدر را بکشت و دشمنان فراوان در اندرون و بیرون کشور برای خود فراهم ساخت.

دادگری بیک میزان بین بزرگان و وزیرستان، بانوایان و بینوایان و عدم امتیاز بین طبقه بالا و پست و همه را بیک نظر نگرستن، باعث گسیختن شیرازها مورکشور و ناامنی میگردد. پادشاهها دگر در حالیکه آسایش رعایا و وضعیفان را در نظر دارد، بایستی رعایت حال بزرگان را نیز بنماید و فرقی بین آنها قائل شود و ننگار دستم بزرگان برضعیفان چنان باشد که رعایا بتنگ آمده فریاد نمایند. بگفته فردوسی هر مزد میانه روی را از دست داده بود.

چنان دادگستری که پسند ضعیفان باشد و بزرگان را بستوه آورد، انگیزه بزرگی است برخرابی کارپادشاه و بدبختی او. بقول مسعودی، میرخوند، طبری و تاریخ نویسان دیگر هرمزد در اوایل سلطنت پادشاهی دادگرو ضعیفان و بینوایان را پشتیبان بود و بزرگان و سرداران سخت می گرفت. گفته اند سیزده هزار نفر از بزرگان بفرمان او کشته شده اند. ممکن است در این شماره مبالغه شده باشد ولی در عین حال نماینده حقیقی است که طبقه بزرگان از او منزجر و متنفر بوده اند. انقلابی در آن زمان شروع شد که هر دو طبقه با لاپا ئین را خرد و خمیر نمود.

جنگ میان روم و ایران ادامه داشت. گاهی این و گاهی آن پیروز می گشت. تا اینکه بواسطه ناخشنودی بزرگان، آشوبی در داخله ایران تولید گشت و هرمزد دچار مشکلات نوین گردید. اعراب عراق که همواره چشم بر اهتزاز حکومت مرکزی بودند، بر بین النهرین حمله و بتاراج و چپاول و کشتن و بستن پرداختند. مردم خزار از راه شمال غربی برارمنستان هجوم آورده با ذرآبادگان رسیدند. ترکان بتحریک رومیان و آگاهی از آشوب و اغتشاش دربار و ناخشنودی بزرگان، از مرز مشرق بقصد غارت و چپاول بایران حمله کردند. رومیان از جنگ بستوه آمده بودند و میخواستند توجه ایران را بمرزهای دیگر معطوف سازند.

پادشاه، مرزبان اردبیل، بهرام چوبینه را مامور جنگ ترکان نمود. بهرام از خاندان مهران و از نژاد اشکانیان بود. با دوده ساسان که خاندان آنها را برانداخته بودند دل خوشی نداشت و با جبار طاعت می کرد. در پی فرصت بود که دودمان ساسان را براندازد و دودمان خود و اشکانی را بنام نماید. بهرام چوبین با ۱۲ هزار مرد کاکار آزموده ترکان را شکست داد. ساه شاه، خان آنها در پیکار مقتول گردید. بقول صاحب ایران نامه، ساه با یستی تحریف چا و وو Chew-Wow باشد که لقب سران ترکان اطراف جیحون بوده. پرموده پسر ساه شاه پس از کشته شدن پدر دربار روی استواری متحصن گشت و بشرطی بتسلیم حاضر گردید که زینها رنایا مه با مضای شاه با و داده شود آنگاه با روی را با آنچه در اوست و اگذا ر کرده بدست بوسی شاهنشاه می رود. بهرام با پیک مخصوص زینها رنایا مه نامبرده را با و رسانید.

بهرام چوبینه پس از شکست ترکان و آزارش بخشیدن بمرزخا و برگشته تاریخ نویسان ۵۰ هزار بار شتر از غنایم بیایتخت فرستاد. هرمزد بجای آنکه او را بنوازد یا رفتی نشان دهد بسبب نخوت و تکبری که از پیروزی بهم رسا نیده و رفتار ناسزائی را که بشاه ترکان نموده بود از او آزرده خاطر بود و طر فوسوء ظن دربار و شاه واقع گشت. ولی هیچ بروی خود دنیا و رزق را رفع غائله رومیان و طایفه خزر در قفا باقی بود که با یستی انجام داده شود. بهرام در جنگ قفقا ز شکست خورد. پادشاه بواسطه آزرده گی خاطر از او دوک و لباس زنان را برایش فرستاد.

اگرچه این تنبیه در ایران سخت نبود و سران سپاه بواسطه خطاهای کمتر از این سزاهای سخت میدیدند ولی در این هنگام که سرداران سپاه از پادشاه دلخوشی نداشتند بهرام فرصت را غنیمت دانسته آغاز سرکشی نمود و سپاهیان و سرداران دیگر را با خود همراه ساخت. در آن موقع بهرام در حوالی رود ارس بود. شاه او را از فرماندهی معزول ساخت بهرام بجای اطاعت از فرمان شاه بواسطه نخوت و عصیانیت ذاتی، نامه تندویی ادبانه بشاهنشاه نوشت و او را دخترانوشیروان خطا بکرد. پادشاه بجای آنکه سخما اقدام موثری بنماید، سرداری را بنام سارام برای گرفتاری و آوردن بهرام مامور ساخت. سردار نامبرده بدست بهرام گرفتار و بفرمان او در پای پیل افکنده کشته گردید. از آن طرف سپاهیان که در نصیبین، مرز جنوب غربی مستقر بودند با بهرام یگانگشته بسوی تیسفون و پاپتخت حرکت کردند. با نزدیک شدن سرکشان پاپتخت بروحش و ترس و بدگمانی هر مزدافزوده میگشت و کارش بیشتر خراب میشد. بهرام از هر مزدکه پادشاه بود بیم نداشت زیرا از آنجا رخا طربزرگان کشور نسبت با و آگاهی داشت. ترس او از خسرو پرویز پسر شاه بود که مردم و بزرگان طرفدار او بودند و او را بشاهی میخواستند. پس ب فکر چاره افتاد که پیش از نا بودی هر مزدکار خسرو را با نیرنگی تمام کند و او را بدست پدر بقتل رساند. سکه هائی بنام خسرو ضرب نمود و بتوسط بزرگان در پاپتخت رواج داد چنانکه سکه ها بدست خود شاه برسد و از پسر بدگمان گردد. خسرو پرویز از نیرنگ بهرام باخبر شد و با اطرافیان خویش با ذریبجان فرار نمود. از سوی دیگر بهرام از پرموده پادشاه ترکان بنا برفتار و سلوک نا هنجار خویش پوزش خواست و پیمان دوستی بست.

هر مزد چون از فرار پسر آگاهی یافت سوء ظن او نسبت بوی بیشتر گردید و یقین حاصل نمود که ب فکر پادشاهی وقتل اوست. بنا بر این تمام هواخواهان و بستگان خسرو را از جمله بستام و بندوی خالوهای او، همه را در زندان انداخت. زندانیان، شورشیان را با خود یگانگشته شبانه از زندان خارج و بکاخ شاهی حمله نمودند و هر مزد را گرفته کور نموده زندانی ساختند. خسرو از کوری و زندانی پدر با خبر گردید با سپاه خود بپاپتخت شتافت. بزرگان شهر با سنقبال شتافته او را بر تخت شاهی نشاندند.

چنین بود عاقبت کار هر مزد و آغاز شاهنشاهی خسرو پرویز. ناامنی در کشور، نفاق و دورویی بزرگان و نزدیکان سلطنتی، سرکشی سرداران لشکری و نخوت درباریان و بی مبالائی بارج مقام پادشاهی که در زمان هر مزد پدیدگشت با جلوس خسرو پرویز در سال ۵۹۰ میلادی ب جنگ خانمانسوز داخلی و کشتار بیشمار بزرگان و سپاهیان و سرداران تبدیل و تا پایان دولت پارتیان و اضمحلال دودمان ساسان ادامه پیدا کرد و ملت ایران را بدست اسیر، خوار و به ننگین ترین شکست دچار و کشور آبا دو خرم را ویران و نشیمن بوم شوم ساخت.

### خسرو پرویز —

خسرو پرویز در ابتدای سلطنت با آشوبان درونی و جنگ خانگی و تهدید همسایگان

گرفتار بود. بخش بزرگی از سپاه ایران در فرمان بهرام چوبینه و بحمله بپایتخت نی حاضر بود. نسبت به بزرگانی که او را بشاهی برداشتند اعمادنداشت و بواسطه رویدادهای که برپدرگذشت بیمناک بود. با بهرام چوبینه از در ملائمت و سیاست پیش آمدنا مهئی پراز مهربانی با هدایای گرانبها برایش فرستاد. بهرام نپذیرفت و در عوض نامسه بسپارتنند بخسرو نوشت و او را تهدید کرد که از تخت سلطنت بزیزاید و پناه جوید تا او را فرمانده یکی از استانها سازد. سپاه هر دو جنگجو در برابر هم ایستادند و هر دو با سخنرانی خود در جلب سرداران یکدیگر بکوشیدند. بهرام کامیاب گردید و سرداران خسرو را بگذاشتند.

خسرو بناچار با تفاق خالوها پیش بستام و بندوی وزنان و کودکان و معدودی از سواران بروم پناهنده گشت. بهرام چوبینه به تیسفون وارد و بر تخت پادشاهی جلوس نمود. رفتار بهرام براعلام فوری شاهنشاهی خودکار اقلانه نبود زیرا که غیر از خسرو فرزندان دیگر قباد استحقاق جلوس را داشتند. مردم ایران کسی را که غیر از دودمان شاهی باشد بر رسمیت نمیشناسند و بزرگان و سرداران بشخص چون خود بزودی سراطاعت فرو نمیاورند. باید دانست که بزرگان از هر مزد آزرده بودند و از خسرو هم بواسطه مخالفت با پدرش بیم داشتند ولی بستگی آنها با دودمان ساسان استوار بود و با سانی بپادشاهی بهرام چوبینه تن در نمیدادند و او را با نظر حقارت و نفرت مینگریستند. اما آنها نکه برخلاف هر مزد بیلند شده بودند از کینه جوئی خسرو ویز و وحشت داشتند. لذا بهرام را بپادشاهی تشویق میکردند و امیدواری مقامهای بزرگ از او داشتند. یکی از آنها شهران گراز بود که در زمان خسرو پرویز فرمانده سپاه بزرگی بود و بعد از شیرویه پسرش اردشیر را بکشت و برای چند صبا حی خود پادشاه گردید.

بگفته فردوسی بهرام چوبینه مجلسی از بزرگان آراست و همه بتاسی یکدیگر او را بشاهی مبارکباد گفتند مگر خزروان خسرو که برخلاف چا پلوسان در همان مجلس بلسند شد و

بدو گفت اکنون که چندین سخن	سرا ئید برنا و مرد که من
سرا انجام اگر راه جوئی بداد	هیونی بر افکن بکردار باد
همان دیرتا خسرو سرفراز	بکوبد به بیاد راه دراز
ز راه گذشته بیپوزش گرای	سوی تخت گستاخ مگذار پای
که تا زنده باشد جهاندار شاه	سپهدن باشد سزاوار گاه

اما بهرام چوبینه بنا بحرصی که بپادشاهی داشت و تشویقات چا پلوسان که سود خود را در شاهی اومیدیدند سخن خزروان خسرو را بهیچ گرفته بر مسند شاهنشاهی جلوس نمود و اشخاصی را که گمان میکرد هواخواه خسرو پرویز میباشند بکشت و یا آنکه در زندان انداخت. با وجود همه نوع سختگیریها فتنه نخواهید. بندویه خالوی خسرو خود را از

زندگانه نجات داد و هواخواهان خسرو را جمع کرده با سپاه بهرام در افتاد. در این جنگ شبانه بهرام پیروز شد و بندویه با درباریان فرار کرد. هواخواهان خسرو که بدست بهرام گرفتار شدند بقتل رسیدند.

خسرو پرویز از امپراتور روم ماریکیوس برای پس گرفتن تخت و تاج ایران از دست بهرام چوبینه غاصب، استعانت جست. امپراتور دختر خویش را بقصد ازدواج او درآورد و با هفتاد هزار سپاهیان روم او را با ایران فرستاد. بهرام چوبینه در مصاف خسرو از بیوفایی سرداران شکست یافته فرار نمود و سپس کشته شد و خسرو دوباره بر تخت شاهی پدر جلوس نمود. خسرو پرویز نخستین دهسال پادشاهی خود را در استواری شالوده استقلال داخلی و رفع آشوب و ناامنی کشور و شکست و نابودی بهرام چوبینه فعالیت نمود. سپس به براندازی کشتگان پدر پرداخت و کسانیکه در آن غائله دست داشتند از او ایمن نبودند. در آخر در کشتن بندوی و بستام هر دو خالوهای خود اقدام نمود. زیرا اگر رعایت خویشاوندی و کمکهای که آنها در راه شاهی او کشیده بودند مینمود، مردم، با فواید شایع شده از طرف بهرام دایر بر اینکه خسرو در قتل پدر دست داشته یقین میکردند. بنا بر این بندوی را غافلگیر کرده در درجه غرق نمود و بستام که در خراسان فرماندهی میکرد بپایتخت طلبید. اما او از واقعه خبردار گشت و عاصی شده پرچم استقلال برافراخت و سکه بنام خود ضرب نمود. خسرو پرویز سرداران و فرماندهانی که در قتل پدر دست داشتند و از کسانیکه بدگمان و بیمناک بود کلیه رانان بود ساخت تا بر او مانند پدر دست نیازند. آنگاه بعیش و عشرت و ناز و نعمت پرداخت. لیکن از امور مردم و بزرگان و سرداران غافل نبود و دوست و دشمن سربفرمان بودند.

سپاهیان خسرو پرویز بفرماندهی شهروان زوشاهین از دوسوی، در جنگهای طولانی با روم بسیاری از قلمرو آنها را از جمله سوریه، فلسطین و مصر تا حدود مرز حبشه تصرف نمودند. شاهین از سوی دیگر تا بدریای بسفور رسید و قسطنطنیه پایتخت امپراتوری روم در خطر افتاد. در این پیکارها غنایم فراوان نصیب دولت و سپاهیان گردید. در جنگ فلسطین یهودیها بقول تاریخ نویسان روم، بنا بدشمنی و کینه دیرینه با مسیحیان و رومیان یکمک سپاهیان ایران میجنگیدند. چون شهر اورشلیم پس از ۱۸ روز محاصره و دیدن صدمات و خرابیهای فراوان در سال ۶۱۵ میلادی فتح گردید، جهان بکام کلیمیان شد. بنای غارت و قتل شهر و عیسویان گذاشتند. کلیساهای شهر و مزار حضرت عیسی را سوزاندند. صلیب مقدس که مسیح بر آن مصلوب شده و در صندوق زرین محفوظ بود تصرف کرده بخزانه ایران فرستادند. میگویند یهودیان ۳۵ هزار عیسوی را اسیر و برده نمودند. خرابیهای که آنها بواسطه کینه خود با رومیان و عیسویان بر اورشلیم وارد آوردند بنام پادشاه ایران تمام شد و دنیای مسیحیان را برخلاف ایران برانگیخت. زیرا که یهود بدون پشتیبانی

دولت ایران از اقدام بآن عملیات شنیع عاجز بودند.

هرقل امپراتور روم چون پایتخت را در خطر دید، هدایای گرانبها با درخواست آتش بس و پیشنهادهای صلح بوسیله شاهین فرمانده سپاه شاهنشاهی ایران فرستاد. پادشاه آنرا نپذیرفت و بقصد بسط قلمرو کشور از سوی مغرب، فرمان پیشروی بیشتر داد. اما سپاهیان و سرداران در طی ۳۸ سال جنگ چنانکه گفتیم صاحبان ایم هنگفت گردیده، میخواهند بشهر و دیار خود برگشته بدیدار زنان و فرزندان و خویشاوندان برسند و بنای نعمت زندگی کنند. اما خسرو در کشورگشایی حریص بود و چندین بار پیشنهادهای صلح رومیان را نپذیرفت.

شهر را زوشا هین برهشتا دهزار سرباز فرماندهی میکردند و در پیکارها هم پیروزی میافتند. از باد نخوت و تکبر خود را از همه کس برتر میدیدند و منتظر بهانه‌ای بودند تا مانند بهرام چوبینه سر بعلیا بن بلند نمایند. نفاق و دورویی و کینه‌بشده در میان سرداران پدید آمد. میکوشیدند شاهنشاهی را با زیچه دست خود قرا ردهند. خسرو از رویدادهای بیدرد ره‌راس بود.

هرقل امپراتور روم چون دید پیشنهادهای صلح پذیرفته نگشت بناچار روبه پنهانی بتخلیه پایتخت پرداخت و خزاین کشور و اشیاء گرانبها را در کشتیها با رکرده بکاره تا ژتونس حالیه بفرستد. نقشه‌ها و کشف شد و مردمان مانع از تخلیه گشتند. کشتیها و اسقفها در یک مجمع پرجنجال در میدان شهر، با سخنرانیهای شدید خود، مردم را بفداکاری دعوت نمودند و جنگ سیاسی را بجنگ دینی تبدیل ساختند. بمردم گفتند داروندار خود در میان ریزید و برای پس گرفتن صلیب مقدس و انتقام سوزاندن کلیساها و مزار مقدس مسیح جانبازی نمائید. تمام کلیساها پاره‌پاره و زرو جواهرات و مردم داروندار خود را برای هزینه جنگ بدست هرقل دادند. جوانان حتی پیران نیز برای میدان نبرد نام نویسی نمودند. شور و غوغائی که عالم عیسویان مغرب در مورد صلیب بلند نمود، عیسویان ایران را نیز متاثر ساخت و بدسیسه برخلاف دولت مرکزی پارسیان مشغول فعالیت گردیدند. جنگ سیاسی را عنوان اختلاف دین قرار دادند. احساسات عیسویان را بر حفظ دین خود و خلاف دین زرتشتی برانگیختند. ستم و نابکاریهای یهود بر عیسویان شام و فلسطین و آتش زدن کلیساها و مزار عیسی و ربودن صلیب مقدس را بزرگترین توهین بجهان عیسویان قلمداد کردند. عالم عیسویگری بضدایرانیا بشورش افتاد. اما پارسیان چنین جوش و خروش دینی نداشتند. بلکه خسرو پرویز را نیز بواسطه داشتن زن مسیحی و فراخی حوصله و آزادگذاشتن مذاهب، عیسوی میشمردند. خسرو از رفع تهمت عاجز بود و ایران عیسوی نیز دشمن پادشاه گردیده بگرفتن کین آمده شدند. خسرو با همه دشواریها و آشوبهائی که در پیش نظر میدید حاضر بصلح و آتش بس نمیگشت. چون کار دبر استخوان رومیان رسید حس مذهبی و نفرت را برخلاف ایرانیا برانگیختند و سپاهیان آنها بفرماندهی هرقل

خود امپراتور ناگهان بر سپاهیان و سرداران ایران شبی خون زده شهرها را غارت کرده میسوزانیدند و فرامیکردند.

چنانکه گفتیم سرداران لشکر از نبرد سالیان دراز و حمله بنقاط مختلفه و اعزام بمرزهای دیگر خسته و کوفته و بیادلدادگان خود بودند. بواسطه پیروزیهای پی در پی بخود مغرب و با کمترین سرزنش شاهنشاهی از بی‌مبالاتی با مورجنگ عاصی و سرکش میگذشتند. قلمرو کشور بسیار وسیع شده بود. از مشرق تا بمرز ترکمان و از جنوب تا بنوبه و حبشه و یمن امتداد داشت. اگر پادشاه بیدار دل میبود با یستی پایگاه نظامی خود را بسپاهیان و جنگیان نزدیکتر سازد، تا از حرکات آنها و هم دشمنان با خبر باشد ولی او برخلاف بنیای خویش انوشیروان که در ۸ سالگی در میدان پیکار بنظارت جنگ میپرورید، با آرایش و استراحت و ناز و نعمت خو گرفته بود. در دستکره سه منزلی راه به تیسفون با فوجی از خدمه و کنیزان بعیش و عشرت مشغول و انتظار داشت فرمان او را فوراً در میدان جنگ بموقع اجرا گذارند. بگفته تاریخ نویسان چون سفره شاهان و گسترده میشدیکه هزارتن چاکر و پیشخدمت در خدمت او ایستاده بودند و هزارتن را مشگر بریاست با رب‌دینواختن و سرودن نغمه‌های شیرین، شاهنشاهی را شاوخرم میساختند. در صورتیکه سرودست و پا و سینه رعیت‌های بدبخت در میدان نبرد ب خاک و خون آغشته میگشت. نفاق و سرکشی سرداران و بزرگان و موبدان و سلازش نصا را بر ضد پادشاه و پیری و نفرین عامه و بیکی و دسیسه حرم و دربار کارا بر پادشاه دشوار ساخت و شاهنشاهی که از بزرگترین و خوشبخت‌ترین پادشاهان جهان بشمار میرفت، بواسطه تکبر و غفلت و عیش و نوش و پول پرستی بدبخت‌ترین پادشاه گردید.

ش

هرقل برای حمله با ایران برای هزینه جنگ پول و سپاهیان بیباک و متهور لازم داشت. از اندوخته‌های بیشمار کلیسیاها بودجه جنگ آماده گردید. جوانان برای کین تیزی و گرسلیب مقدس در سپاه‌ها و نام نویسی نمودند. بنا بر این در روزی فرخنده در سال ۶۲۲ میلادی در سرسپاهیان خویش بسوی ایران رونمود. کشتیهای حامل سربازان و نیا زمندیها بادبان برافراشته با سکن‌درون وارد شدند. شاهین فرمانده ایران که تا کرانه‌های بسفور را اشغال کرده بود، در کار حرکت آنها مداخله ننمود و از رفتن آنها جلوگیری بعمل نیاورد. هرقل در آن بندر بتربیت و تمرین و مشق جنگی سپاهیان ناآزموده خود پرداخت. در نیمه آن سال بمرز ارمنستان و عیسوی نشین ایران روی آورد. اسواران مرزی را بشکست و آسپر ساخت و در ارمنستان بیارامید. در بهار سال بعد با کمک عیسویان آن بوم با آذربایجان هجوم آورد. هرچه را در عرض راه میدید غارت میکرد و دهات و قصبات و شهرها و آتشکده‌ها را میسوزانید تا آنکه بنزدیکیهای گنجه رسید. خسرو پرویز در آن موقع با سواران خود بیایبوسی آتش مقدس آذرگشسب بشیازآمه بود. شهرورازوشاهین با وجود دستورا کیسده شاهنشاهی، از پیشروی رومیان در ارمنستان و آذربایجان جلوگیری ننمودند و همالورزیدند. چون شاه سپاهیان دشمن را نزدیک دید با شتاب هرچه تمام آتش مقدس و چیزهای

گرانها و جواهرات بر روی هم انباشته در آتشکده را هر قدر توانست با خود برداشته بسوی دستکراه پایگاه عیاشی خویش فرار نمود. شهر بدون جنگ بدست رومیان افتاد. سپاه روم انتقام اورشلیم شهر مقدس خود را از این شهر مقدس زرتشتیان گرفتند. آنرا غارت و ویران کرده بسوزانیدند. آتشکده مقدس آذرگشسب که آتشکده شاهنشاهی و از پرستشگاهای بزرگ پارسیان بود و شاهنشاهی نامور ایران در بزرگداشت و آبادانی آن همت گمارده بود هما نند بیت المقدس و مزار عیسی گردانیدند که از دست کلیمیا آسیب فراوان دیده بود. اندوخته های فراوان این آتشکده که در طی سده های متمادی بوسیله پادشاهان و بزرگان و دلدادگان برهم انباشته شده بود بدست رومیان افتاد. هر قل پس از این پیروزی چون شنید شهر و راز بسوی او پیش می آید، بپایگاه خود امنستان برگردید.

دستکراه در شمال شرقی تیسفون واقع و بگفته استادپوردا و دازسال ۶۰۴ تا ۶۲۸ میلادی پایگاه خسروپرویز بود. این پادشاه عیاش در طی مدت ۲۴ سال یکبار هم به تیسفون رفت که پایتخت شاهنشاهی و بقا صله ۱۰۷ کیلومتر قرار داشت. هر قل در اوایل سال ۶۲۸ میلادی بر این شهر هم ناگهان بتاخت و آنرا غارت و خراب کرد و امیدوار بود که صلیب مقدس را در این شهر بیا بدولی بجای آن ۳۰۰ پرچم رومی بیافت که در پیکارها طولانی بدست ایرانیا افتاده بود. خسروپرویز بگفته تاریخ نویسان به بهار د شیر گریخت. رومیان چنان دستکراه را خراب نمودند که دوباره روی آبادی بخود نرسیدند. ویرانه های آن در سر راه باستانی بین قصر شیرین و بغداد واقع میباشد. هر قل خود را آماده محاصره تیسفون ندید و با ره بآذربایجان مراجعت کرد. بگفته آقای بوری "هر قل در طی مدت پنج سال یعنی از سال ۶۲۲ که بمرز ایران روی نهاد تا سال ۶۲۸ که دستکراه را ویران ساخت، شش بار بر ایران حمله نمود. زمینهای آباد آذربایجان را با خاک یکسا ساخت. آثار زرتشتیان را که بنظر اونها نشانهای بیدینان بود، بکین توی اورشلیم و صلیب مقدس از میان میبرد مردم ایران سوخته شدن دهات و آتشکده و خانه و زندگی خود را بسبب علاقه خسروپرویز بشیرین زن عیسویش گناه امیدانستند و موبدان نیز از او متنفر و منزجر بودند.

پس از سقوط دستکراه، نقشه پادشاه برهم خورد و ایرانیا ن دچار بدبختیهای عظیم گردیدند. خسروپرویز هفتاد ساله و پیر و بمرئی نقرس گرفتار بود. میخواست تاج و تخت شاهیه را بیک از فرزندان خود واگذارد. در حدود بیست پسر داشت. بزرگترین آنها شهر پدیزد گرد بود که هنگام عصیان بهرام چوبینه و فرار خسرو بروم در رکاب پدیرجا نفسانی میکرد. از مریم دختر موریس امپراتور روم نیز چند فرزند داشت که شیرویه و پوران دخت از آنها بودند. از شیرین محبوبه عزیزش نیز چهار پسر داشت از میان آنها مردان شاه را برگزیده میخواست سلطنت را با و بسپارد. بقول سرپرستی سایکس و تاریخ نویسان مغرب زمین، علاقه خسرو بمردان شاه بواسطه عشقی بود که بما درش شیرین داشت. اتفاقاً این



شاهزاده بواسطه تربیت ما در بدین مسیح متمایل بود. موبدان با نفوذکا مل خود در دربار سخت برآشفتنند. از طرف دیگر مسیحیان پایتخت بسبب رفتارنا هنجاریهودیان در اورشلیم و سوزاندن کلیساها و کشتار عیسویان و ربودن صلیب مقدس هنگام پیروزی ایران چنانکه گفتیم از پادشاه و دولت پارسیان نفرت داشتند و طرحی میریختند تا شیرویه که ما درش مسیحی و دختر امپراتور روم بود و خودش نیز چندان بدین زرتشتی علاقه نداشت بر تخت نشیند. از ذکر این نکته نیز ناگزیریم زرتشتیانی که دین خود را ترک کرده و دین عیسوی را می پذیرفتند و آتش می گشتند نه بمیهن علاقه داشتند و نه پادشاه و نه بهم میهنان زرتشتی و همه را کافر و بیدین می پنداشتند. در آن هنگام دسیسه های بزرگ در دربار و اندرون شاهنشاهی در کار بود و خود پادشاه بسبب ناخوشی و گرفتاریهای خارجی و داخلی از سازشها و نقشه کشیهای خانگی بیخبر بود.

بگفته طبری، فرخان وزیر دست او شهران گراز بقیصرنا مه نوشتند و او را ملاقات کردند و گفتند ما کشور ترا گرفتیم اینک خسرو بر ما حسد و روزی در پی کشتن ما ست حاضریم با تو یکی شده و او را ارتخت بزیر کشیم از سوی دیگر گردن اسب فرمانده گاردشاهی دربار و موبدان و دونفر از فرزندان شهرور از حاضری دربار پتخت و ۲۲ نفر از بزرگان و شیرویه پسر خود پادشاه با هم بیگانه گشته و در ۲۹ فوریه سال ۶۲۸ و بقول ۶۵۰ میلادی شاه را غافلگیر و در کاخ شاهنشاهی دستگیر و زندانی نمودند و سپس جلوس شیرویه را بر تخت شاهنشاهی اعلام کردند.

انگیزه سرکشی شهران گراز هوا و هوسی بود که میخواست ما نند بهرام چوبینه بر اورنگ پادشاهی ایران جلوس کند و انگیزه سرکشی سرداران زیر دست رنجش و ترس از سیاست و خشم خود پادشاه و سرکشی بقیه سرداران خستگی از بیکار و دوری از زن و فرزندان خاندان خود بود و میخواستند صلح و آراش در کشور برقرار گردد تا در شهر و بوم خویش برآ زندگی کنند.

چنانکه هرقل عیسویان جهان را برخلاف دولت پارسیان برانگیخت خسرو نمیتوانست غیرنصارا را بر ضد رومیان و عیسویان بشورش برانگیزاند. بعلاوه مسیحیان ایران در خود پایتخت صاحب نفوذ و در امور کشوری بطور مستقیم و غیر مستقیم دخالت داشتند و بسبب شاه بنوی ایران ظاهرا "محبوب شاه و هر چه دلشان میخواست میکردند و در بنای کلیساها هم فعالیت میکردند.

سرکشی و سازش برخلاف خسرو پیرویزا زیکتر فاش شهران گراز بود که با قیصر ساخت و پاخت کرد و از طرف دیگر گندارنا اسب فرمانده گارد شاهنشاهی که با شیرویه مدعی سلطنت همداستان گردید. بقول کریستنسن پادشاه در بهار د شیر با سهل گرفتار شد. مردان شاه و شهریار و دوپسرش بخدمت او بودند و او را بپایتخت آوردند. شیرویه از بیماری پدر فرصت بدست آورده با گشمناسب اسپید برادرشیری خود و شمسطه مسیحی و نیوهر مزدو